

□ جدیدترین محور تاریخی
از خیانت‌های «چپ» ها

□ مسعود نوری



... من برای مثال چند نمونه از ابتدای مشروطیت تا به امروز از طرف جناح چپ در ابتدا و بعد از طرف حزب توده ایران خیانت‌هایی که صورت گرفته است بطور مجمل بدان اشاره میکنم.

یکی در مسأله خلع سلاح مجاهدانی است که با ستارخان و باقرخان از تبریز آمده بودند و در پارک اتابک اقامت داشتند. دولت وقت برای اینکه نیروی مردمی را از هرگونه امکان عمل و تأثیر در سیاست آنروز ایران بازدارد تصمیم به خلع سلاح گرفت و این خلع سلاح بوسیله کسانی مثل حیدر عمواغلی و پیرم و دیگران صورت گرفت که منتسب به جناح چپ بودند.

همچنین مسأله شکست نهضت جنگل است که پس از آمدن قشون سرخ به انزلی و آمدن ایرانیانی که در قفقاز و بخصوص در چاه‌های نفت بادکوبه بودند و ایدئولوژی مارکسیستی را پذیرفته بودند ائتلافی برای پیروزی انقلاب جنگل و توسعه‌اش به سراسر ایران صورت گرفت و حکومتی هم تشکیل داده شد ولی در این حکومت باز عناصر چپ با دست‌اندازی به تمامی قدرت در آخر کار را به کودتا کشاندند و میرزا ناچار به جنگل پناه برد و خود همین امر شکافی در میان نیروهای انقلابی گیلان پدید آورد که آخر سر منجر به این شد. که رضاخان و حکومت ارتجاعی مرکز که در حقیقت دست‌نشانده انگلیسی‌ها بود بتواند کار را به پایان برساند.

مسأله دیگر «مدرس» است و مخالفت او با رضاخان و ریاست جمهوری او که میخواست در ایران جمهوری پدید بیاورد. در اینجا بازمی بینیم که کسانی از میان جناح چپ یعنی سلیمان میرزا اسکندری که رهبر اجتماعيون عاميون یعنی سوسیال دمکراتهای آن زمان در ایران بود از رضاخان حمایت کرد و حتی وزیر معارف کابینه او میشود و در حقیقت رضاخان را بعنوان نماینده بورژوازی ملی ایران در آن زمان معرفی میکنند و این همان چیزی بوده است که شورویها درباره رضاخان قضاوت داشتند. به این ترتیب رضاخان امکان یافت خود را بعنوان شاه ایران به تخت سلطنت بنشانند...

(از اعترافات محمود اعتمادزاده. م. آ. به آذین - از رهبران و تئورسین های بزرگ چپ در ایران، در مصاحبه تاریخی - تلویزیونی مورخه ۱۰ اردیبهشت ماه ۱۳۶۲ هجری شمسی)



محمود اعتمادزاده (م. آ. به آذین) علاوه بر نکات تاریخی و مثبتی که در جریان اعترافات تلویزیونی خود مطرح کرد، با محور قرار دادن تاریخچه خیانتهای کمونیستهای وطنی و بین المللی به نهضت اسلامی در دوران رهبریت آیت الله سیدحسن مدرس، بزرگترین خدمت را به «علم چپ شناسی» در جهان نمود.

سخن بالانه بدین مفهوم است که جهانیان از خیانتهای کمونیستها به سرکردگی آقای سلیمان میرزا اسکندری بهره وابسته به روسیه مطلع نبوده اند

بلکه آقای به آذین خیانت‌های کمونیستها به «مدرس شهید» و «نهضت اسلامی وقت» را از محورهای اساسی و قابل تأمل و تفکر خیانت‌های کمونیستها در طول تاریخ حیات ننگین شان یاد کرد. تا این لحظه از جریان خیانت بار کمونیستها بر علیه مسلمانان و آیت‌الله سیدحسین مدرس بعنوان محور اساسی نامبرده نمیشد و صرفاً به یاد و یادآوری بسیار گذرا و آنها هم بعنوان «تاریخچه زندگانی سیدحسین مدرس» بیان میگردید و به سادگی از آن میگذشتند ولی به آذین آنرا از محورهای دانست که مشخصاً و بالاضروره باید بطور جداگانه و عمیق مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

ما با بحث کوتاه در این شماره «قاموس» میکوشیم تا قسمتی کوچک از دین عظیم مان را به «شناخت چپ و خیانت‌های چپ در محور تاریخی از حیات «مدرس» ادا نمائیم، اما در همین جا از کلیه نویسندگان و محققین بخصوص نوه آیت‌الله مدرس، برادر گرانقدرمان آقای علی مدرس تقاضا داریم که در این زمینه به تحقیق و قلمفرسائی هر چه بیشتر پردازند تا نسل امروز و نسل فردا نسبت به خیانت‌های کمونیستها آگاهی یابند.



از محورهای اساسی خیانت‌های کمونیستها به امت اسلامی آنچه که مرسوم بود، ذکر جریاناتی همچون نهضت جنگل برهبری روحانی شهید میرزا کوچکخان جنگلی، مبارزات ملت مسلمان ایران برهبری آیت‌الله کاشانی و مصدق، پانزده خرداد/۴۲، کشتارهای استالینیستی نیروهای مسلمان و همدستی با شاه معدوم در سال ۱۳۵۴ (شهادت مجید شریف واقفی، صمدیه نَبَاف و یارانش...) بوده است ولی هیچگاه از خیانت به «مدرس» بعنوان محور یاد نشده بود. حال با توجه به رهنمودی که «به آذین» در اعترافات رادیو-تلویزیونی بیان نموده ضرورت دارد تا هر چه وسیعتر به بررسی این محور از خیانت کمونیستها و در رأس آنها کمونیست‌های وابسته و جاسوس روسیه در ایران که در رأس آنها شاهزاده سلیمان میرزا اسکندری قرار داشته پردازیم. اما قبل از آن اشاره‌ای کوتاه به شخصیت سیدحسین مدرس می‌نمائیم:

سیدحسین، معروف به مدرس فرزند سیداسماعیل در سال ۱۲۸۷ ه. ق.

در قریه سرابه - کچواز توابع اردستان متولد شده، پدر و جدش که اهل منبر بوده اند اصلاً از اهالی «زواره» می باشند و به قمشه (شهرضا) مهاجرت کرده در آنجا ساکن شده اند. تا سن ۴ سالگی در شهرضا میزیسته و در سن شانزده سالگی برای ادامه تحصیل به اصفهان رفت و مدت ۱۳ سال در اصفهان بود و در این مدت تحصیلاتش در نزد ملا عبدالعلی هرنندی (متوفی ۱۳۰۶ ه. ق.) و جهانگیرخان قشقائی (متوفی ۱۳۲۸ ه. ق.) و آخوند ملا محمد کاشانی (متوفی ۱۳۳۳ ه. ق.) بوده است. در سال ۱۳۰۹ ه. ق. برای تکمیل تحصیلات به عتبات (بین النهرین - عراق) رفت و مدت هفت سال در آنجا ماند و از محضر درس آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و سید محمد کاظم یزدی استفاده نمود و در سال ۱۳۱۶ ه. ق. از عراق به اصفهان وارد شد و در مدرسه جده کوچک مشغول تدریس فقه و اصول گردید و چون تدریس میکرد به اینجهت بنام و عنوان «مدرس» مشهور شد.

در ایامی که در اصفهان میزیسته مخالفین و معاندینش در صدد کشتن او برمی آیند و در مدرسه جده بزرگ چهار تیر بطرف او می اندازند و موفق به کشتن او نمیشوند. در اصفهان بود که تغییراتی در وضع حکوم حاصل گشت یعنی حکومت از استبداد بمشروطیت گرائید. در دوره دوم مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۸ ه. ق. از طرف هیئت علمای نجف برای نظارت به قوانین مجلس بر حسب یکی از مواد قانون اساسی نامزد و وارد تهران گردیده عضو هیات علمیه که یکی از هیاتهای مجلس بود، خود را معرفی کرد. در دوره سوم (سال ۱۳۳۲ ه. ق.) از طرف اهالی تهران به وکالت انتخاب شده و در تهران نامی پیدا کرد.

در محرم ۱۳۳۴ ه. ق. در ایام جنگ بین الملل اول به همراه عده ای از رجال و نمایندگان دو سال در عراق، سوریه و ترکیه در مهاجرت بود و در همین سال (۱۳۳۴) در هیات دولتی که در مهاجرت تشکیل یافت مرحوم مدرس وزیر دادگستری بود و بعد با سایر مهاجرین به ایران بازگشت و در ادوار مختلف نماینده بود.

مرحوم مدرس بواسطه مخالفتهای سخت خود با رژیم رضاخان پالانی و

ابرجنابیت‌کاران در هفتم آبان‌ماه ۱۳۰۵ خورشیدی مورد حمله عده‌ای که مأمور کشتن او بودند واقع و چند گلوله به وی اصابت کرد، لکن از این ترور بهر نحوی که بود جان سلامت بدربرد و باز هم از میدان بدر نرفت و براساس مخالفت خود کاملاً استوار بود تا جائیکه چند سال بعد شبانه او را تحت الحفظ به خوفا خراسان در مرز افغانستان تبعید کردند و بالاخره دهم آذرماه ۱۳۶۱ خورشیدی برابر با ۱۸ رمضان ۱۳۵۶ ه. ق از خوفا به ترشیز (کاشمر) برده و در زندان شهر بانی بوسیله مأمورین شهر بانی شهید و در همانجا به خاک سپرده شد. مرحوم مدرس نماینده‌ای بود ناطق، شجاع که تا آخر عمر علناً با سلطنت پادشاه وقت رضاشاه پهلوی مخالفت میکرد. مدرس زندگانی داشت بسیار ساده و چندان قیدی به خوراک و پوشاک نداشت و بسیار قناعت‌پیشه بود.

بسیار باهوش، حاضر‌الذهن، حاضر جواب و وارسته بود.

یکی از محققین و مطلعین مدرس را چنین تعریف و توصیف کرد.

«مدرس عمری است از نسل پیغمبر»

اکنون که بطور خلاصه با زندگانی «مدرس شهید» آشنا شدید، به تحلیل و بررسی کیفیت خیانت کمونیستها می پردازیم و سعی می نمائیم آشنائی مختصری با سرکرده و خائن شماره یک این جریان یعنی شاهزاده میرزا اسکندری پیدا کنیم:

شاهزاده سلیمان میرزا محسن اسکندری پسر محسن میرزای کفیل الدوله پسر محمد طاهر میزا پسر اسکندر میرزا پسر ششم عباس میرزای نائب السلطنه پسر فتحعلیشاه میباشد.

«سلیمان میرزا» در آغاز جوانی کارمند اداره شهر بانی بود و بعد وارد اداره گمرک شد.

در سال ۱۳۲۵ ه. ق مدیر روزنامه حقوق بود و پس از فوت برادرش یحیی میرزا از طرف مجلس شورای ملی وکیل و در جزو فرقه دمکرات معرفی گردید.

بعد از چندی لیبری دموکراتها در مجلس بر عهده او محول شد و شهرتی حاصل کرد.

در دوره مجلس شورایی ملی در سال ۱۳۳۲ هـ. ق از اصفهان به نمایندگی مجلس انتخاب گردید و پس از انشعاب فرقه دمکرات شاهزاده سلیمان میرزا، حزب سوسیالیست را تشکیل داد و خود «لیدر» آن حزب شد و یکبار هم در دوره ریاست الوزرائی رضاخان سردار سپه به وزارت فرهنگ منصوب گردید.

نامبرده شاهزاده‌ای هوچی، لجوج، از خودراضی، بیسواد و عوام‌فریب و مخصوصاً در وزارت فرهنگ خوب امتحان پس نداد بلکه از خود خیلی جلفی بروز داد و یکی از حرفهایش این بود که:

«من وزیر چهل هزار سرنیزه هستم»

و چنین و چنان می‌کنم و اشخاصی که به او وارد میشدند اگر به او تعظیم غرائی نمی‌کردند و به وی خیلی کرنش و احترام نمی‌گذاشتند بسیار بدش می‌آمد و آن شخص را مورد تنفر شدید قرار میداد و اگر عضو وزارتخانه بود او را از کار برکنار می‌نمود.

شاهزاده سلیمان میرزا در سال ۱۳۶۳ هـ. ق (۱۳۲۲ خورشیدی) در حال نیمه، جنون، نیمه مسخ در حدود سن ۸۰ سالگی در تهران درگذشت.

کیفیت خیانت‌های کمونیستها در جریان نهضت اسلامی برهبری

«مدرس شهید»:

۱- در بحبوحه مبارزه قاطعانه و سرسختانه میدحسین مدرس با استعمارگران و مزدوران سرسپرده آنها همچون «رضاشاه پالانی» و «فئودالها» روزنامه حقیقت ارگان حزب کمونیست ایران خطاب به مزدور حلقه بگوش ابرجنایتکاران، رضاشاه نوشت:

«من رضا و تورضا، ملت ایران رضا»^۱

نام «اتحادیه‌های کارگری تهران» سرپوشی بود تا مردم نفهمند که این روزنامه متعلق به حزب توده ایران است. «حزب توده ایران» قبلاً با نام

«حزب کمونیست ایران» فعالیت میکرد و بعدها یعنی در سال ۱۳۲۰ حزب کمونیست ایران نام خود را به حزب توده ایران تغییر داد.

مدیریت روزنامه حقیقت را سیدمحمد دهگان از اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران بعهده داشت. علت اینکه حزب توده ایران نام خود را از حزب کمونیست ایران به حزب توده ایران تغییر داد به سبب خیانت‌هایی بود که کمونیستها در حزب کمونیست ایران به اسلام و تاریخ انقلاب اسلامی ایران منجمله میرزا کوچک خان و... کرده بودند.

توده‌انیه‌ها با این شگرد میخواستند در اذهان از تداعی خیانت‌های قبلی جلوگیری بعمل آورند.

۲- شاهزاده سلیمان میرزا اسکندری لیدر حزب سوسیالیست و از رهبران و بنیانگذاران حزب کمونیست ایران شدیداً از سردار سپه و جمهوری رضاخانی (منظور از جمهوری رضاخانی همان جمهوری آتاتورکی در ترکیه بود که دست‌پخت انگلیس و آمریکا برای نابودی ارزشهای اسلامی و جایگزین نمودن ارزشهای غربی بود.) حمایت میکرد. حمایت شاهزاده سلیمان میرزا چنان به اوج خود رسید که «مدرس» به ناچار توسط یارانش به او پیغام داد: به شاهزاده از قول من بگوئید، اینقدر سنگ طرفداری سردار سپه و جمهوری را به سینه نزنید در صورت جمهوری شدن ایران، تنها فایده‌ای که میبرد اینست که:

میرزا را از «دمش» برمی دارند و به «سرش» میزنند و سلیمان میرزا می‌شود «میرزا سلیمان».

۳- در سال ۱۳۵۶ هجری شمسی کتابی تحت عنوان تاریخ نوین ایران تألیف میخائیل سرگه یویچ ایوانف، استاد تاریخ در دانشگاه مسکو از سوی مزدوران روسیه در ایران حزب توده، ترجمه و منتشر شد.

در این کتاب در تجزیه و تحلیل رویدادهای چهار مرحله حساس از تاریخ وطن، تحریف، سازش و اتهام جایگزین واقع بینی و تاریخ نویسی علمی شده و تاریخ قالب ریزی شده بمردم ایران عرضه نموده‌اند.

ایوانف نویسنده روسی که اثرش از سوی حزب جاسوسان ایران (حزب

منحله توده ایران) منتشر شده در باره سیدحسین مدرس چنین مینویسد: روحانیون به مخالفت با جمهوری رضاخانی پرداختند.

«مدرس» روحانی صاحب نفوذ و شخصیت ارتجاعی معروف در رأس مخالفین جمهوری رضاخانی قرار داشت و آنها را رهبری میکرد.

بد نیست بدانید که همین نویسنده در باره مبارزه امام خمینی با شاه مخلوع و معدوم چه می گوید:

«بخش ارتجاعی روحانیون به اتفاق نیروهای ارتجاعی ملاکان از ناخرسندی قشرهای رژیم وسیع زحمتکشان که علیرغم برخی از اقدامات رفورمیستی رژیم هر روز شدیدتر میشد استفاده میکردند.

از جمله این محافل کوشیدند تظاهرات وسیع مردم را در ژوئن سال ۱۹۶۲ (محرم ۱۳۴۲) که استفاده از امکانات تجمع در روزهای سوگواری آنها ممکن ساخته بود در جهت هدفهای خود مورد استفاده قرار دهند.

پس از سرکوب این تظاهرات بوسیله واحدهای نظامی، آیت الله خمینی که از مجتهدین سرشناس ایران بود بازداشت و از کشور تبعید گردید.

در این حوادث عده دیگری از رجال روحانی بازداشت شدند و آیت الله خمینی که در نجف (عراق) اقامت گزیده بود و به تبلیغات علیه دولت، اصلاحات ارضی و برابری حقوق زنان پرداخت و پیامها و بیانیه هائی به ایران میفرستاد.

۴- ابوالقاسم لاهوتی از اعضا حزب توده ایران که بعدها انشعاب کرد و کتابی تحت عنوان «شرح زندگانی من» را به رشته تحریر درآورد، در قسمتی از افشاگریهای خود مینویسد:

سرکار آمدن رضاخان وضع را بکلی عوض کرد، از یکطرف ممکن بود آنرا عکس العمل شدیدی دانست که در مقابل وضع ملوک الطوائفی پیدا شده و از طرف دیگر جنبش آزادیخواهان و ضدامپریالیستی خواند. بهر صورت نظر کلی این شد که چون بساط حکومت فاسد قاجاریه بهم میخورد قدم امیدبخشی است که بسوی هدف سوسیالیستی برداشته میشود. در همین حال از تمایلات ضدانگلیسی هم که پیدا شده بود استقبال و طرفداران و مأمورین ما در ایران

تبلیغات میکردند که مخالفین رضاخان نوکر امپریالیسم انگلیس هستند. به
اعضاء حزب کمونیست ایران هم دستور صادر شد که از رضاخان پشتیبانی
کنند.

به یکی از بهترین مأمورین ما یعنی سلیمان میرزا اسکندری (سلیمان
میرزا) که در این موقع نمایندگی مجلس را هم داشت صراحتاً امر شد اقدامات
لازم را بعمل آورد. اسکندری بوسیله برادرزاده اش عباس اسکندری مبالغ
هنگفی از (گ. پ. او) دریافت ولی قسمتی از وجوه را به نمایندگانی که با او
همراهی میکردند میپرداخت. سلیمان میرزا به اتاق پانزده نفر نماینده دیگر بنفع
رضاخان رأی داده و او را به سلطنت انتخاب کردند.

۵- لنچوووسکی در صفحه ۸۶ تا ۹۰ مقاله خود در کتاب (نگرشی بر
تاریخ نوین ایران) شرحی از نظریه پردازان روسی از سال ۱۲۹۴ تا ۱۲۹۷ بر سر
ماهیت به قدرت رسیدن رضاشاه و تعلق رژیم شوروی نسبت به او عرضه کرده
است. نتیجه بحث چنین است که رژیم رضاشاه یک «نهضت رهائی بخش ملی
ضدامپریالیستی» و «خرده بورژوازی» است که نیازمند حمایت شوروی
میشود.

و بالاخره:

در حالیکه مجلس با اکثریت آراء نمایندگان مقام شاهنشاهی را به
رضاخان پالانی اعطاء کرد، مدرس با اعتراض و پرخاش در حالی مجلس را
ترک کرد که همگی ملی گراها و تمامی کمونیستها رضایت کامل خود را از
اعلیحضرت همایونی رضاخان پهلوی اعلام داشتند. یکساعت و نیم بعد از ظهر
روز نهم آبان سه تیر توپ به نشانه پیروزی رضاخان شلیک شد و ۱۵ آذر همان
سال سپهسالار با همدستی و همراهی ملی گراها و کمونیستها تاجگذاری کرد.
در خاتمه یادآوری می کنیم که مواردی که در بالا بعنوان خیانتهای
کمونیستها ذکر شد قطره ای است از دریای خیانتهای آنان که باز نیز برای پی
بردن به گوشه ای از این تاریخچه می توانید به کتاب **سید حسن مدرس** (ناشر:
مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی نور) و یا کتاب **«زبان سرخ»** (ناشر: شرکت
تعاونی ترجمه و نشر بین الملل که اخیراً به بازار عرضه شده، مراجعه کنید.